

الحاصل عمیر دوست نرسیم

نامه شما هم که در وی را بیادم آورد که در باره کتابت و آن همه بی حس و غوغا در دهان به خانه ما آمد
سازید و اینها نویسی را با استیاق برام خوانید و نیز آن روزی که با گروهی از جوانان نوسنده و نقاشان در
سا با شعر خوانی و تماشای مویز به شام رسانیدم و چه مادگار آن روز انگیزه و بجا بی برگشتی
از این که می خوانید برای مجموعه سرزمین طبع جلدی که کنیده بسیار تشکر کنم. اتفاقاً در سال آینده ترجمه برگرد
اسعاف با اینی در آن سرزمین آنتا را باید و چه خوب می شد اگر جلد آنرا هم فرستاد می کردید.

بعضی سوز از البرز بی سکت و ای باد لفظ خوانید و البته سوره های تازه تر. همان می کنم سوز البرز
را که بر آنان بهمان فرستادم، دلاری و ای باد لفظ را نیز همراه این نامه می فرستم. سال پیش در لندن جناب ناخوش
بودم و این مجموعه را بسیار شتاب زده بدست چاپ دادم و زخم و بدولت تجدید نظر خودم منتشر شد. عنوان «ای
باد لفظ» چنان که حدس زده اید از شعر معروف حافظ - این خداوند هنرست.

لطف دیگر سوز این است که خواننده اید «برده ای از چهره» من بکنید که خوب کمال تشکر مما باشد
اما آیا بهتر نیست وقت گرانهای یک نقاش بر جسته صرف برده ای ضروری تر باشد؟

راستی چرا کتابی که به مهمت مدتهاست ترجمه و چاپ شده و در این لحظه نام آن را بیاد ندارم
نباید برای فراموشانه شود! من که خواننده مشتاق آنم.

و اما آنتا رات فارابی در پاسخ نامه اعتراض من به تجدید چاپ البرز بی سکت در نیویورک
ده جلد آنرا برام فرستاد. خوشبختانه کتاب از هر حدی سالم است و این همانی است.

با اردن می رفت کسی هر چه بجهت دیگران می توان دید و دیدار

دوستانت

راه

لندن ۱۵ نوامبر ۱۹۸۷